



ماهنامه تحلیلی-تبیینی | شماره ۶ | ۹ آذر ۱۴۰۴ |  



رهبر انقلاب:

در برابر دشمن، همه با هم باشید. در بین اقشار مختلف یا جناحهای سیاسی مختلف اختلافاتی وجود دارد، اختلافاتی هست، باشد؛ لکن در مقابل دشمن مثل دوران جنگ دوازده روزه همه در کنار هم قرار بگیریم؛ این یک عامل بسیار مهم برای اقتدار ملی کشور عزیزمان است.

صفحه ۲  «ما» پیش از جنگ

صفحه ۳  جنگ پدر بزرگها

صفحه ۴  از تساهل تا استحاله...

مدیر مسئول / محمدحسین حبیبی
سردبیر / حمیدرضا رجبی

تحریریه: امیررضا رضوی، سید علیرضا موسوی،
علی طهرانی، حمیدرضا رجبی

اعضای
نشریه

صاحب امتیاز: دبیر خانه میقات



«ما» پیش از جنگ

بحران گفت‌وگوی ملی چگونه ما را به جنگ کشاند؟

حمیدرضا رجبی



«جنگ دوازده‌روزه اتفاقی بود که در نتیجه‌ی عدم جمع‌بندی و حل‌وفصل درست چند موضوع رخ داد. اول، گفت‌وگویی طولانی میان دو نگاه کلان درباره‌ی تأمین بازدارندگی کشور وجود داشت؛ یکی، بازدارندگی ایران را با تکیه بر عادی‌سازی و توسعه‌ی روابط با جهان دنبال می‌کرد و دیگری، افزایش توان داخلی را عامل بازدارنده و ثبات‌آور برای کشور می‌دانست.»

میقات؛

توقفی که دوباره راه می‌سازد...

میقات، یک نفس عمیق است در میانه‌ی مسیر؛ توقفی ضروری برای کسی که از پیچ‌وخم راه بی‌هوا شده است. این جا توقف کردن، به معنای ایستادن نیست؛ بلکه «تنظیم دوباره‌ی مسیر» است. در میقات، تکه‌های پریشان ذهن مان آرام می‌گیرند و از دل گفت‌وگوهای مان، راهی روشن‌تر سر برمی‌آورد.

میقات جمعی است که در آن کسی قصد اثبات چیزی را ندارد. ما فقط کنار هم می‌نشینیم، فکرها را نیمه‌کاره را روی میز می‌گذاریم و اجازه می‌دهیم از دل همین بحث‌ها، تصویر تازه‌ای از آینده متولد شود. همین توقف‌های به ظاهر کوچک، مسیرهای طولانی را قابل ادامه می‌کنند.

میقات برای ما همان گوشه‌ی دنج کتابخانه است؛ پناهگاهی برای خلوت با خود، دور از شلوغی روزمرگی. نه فضایی رسمی و خشک، و نه محیطی شعارزده؛ بلکه فضایی زنده و صمیمی، برای آدم‌هایی با دغدغه‌های واقعی. در این فضا، «حرف زدن» از تظاهر پیشی می‌گیرد و «شنیدن» از نمایش دانسته‌ها مهم‌تر است.

در میقات، راه تازه‌ای ساخته نمی‌شود؛ فقط یادمان می‌افتد که چرا شروع کردیم و چطور باید ادامه دهیم.

موضوع حل‌نشده‌ی دیگر را اضافه کنید. وقتی از «ایران قوی» حرف می‌زنیم، در واقع از سرعت حل بالای مسائل خرد و کلان کشور سخن می‌گوییم؛ سرعتی که پیش نیازش، به جمع‌بندی رسیدن آحاد مردم با اندیشه‌های متفاوت و سلیقه‌های گوناگون است؛ جمع‌بندی‌هایی که در جمع‌های نخبگانی، نماینده‌ی هر تفکر سر و شکل می‌گیرند. اگر این روند با مشکل روبه‌رو باشد...

بحران در گفت‌وگوی ملی چگونه به جنگ دوازده‌روزه انجامید؟

جنگ دوازده‌روزه اتفاقی بود که در نتیجه‌ی عدم جمع‌بندی و حل‌وفصل درست چند موضوع رخ داد. اول، گفت‌وگویی طولانی میان دو نگاه کلان درباره‌ی تأمین بازدارندگی کشور وجود داشت؛ یکی، بازدارندگی ایران را با تکیه بر عادی‌سازی و توسعه‌ی روابط با جهان دنبال می‌کرد؛ و دیگری، افزایش توان داخلی را عامل بازدارنده و ثبات‌آور برای کشور می‌دانست. در نهایت این تجربه‌ی تلخ جنگ بود که ملت ایران را به این جمع‌بندی نسبی رساند که بدون توان داخلی نمی‌توان با دنیا رابطه‌ی برابر حقوق و عزتمندانه داشت؛ نه جمع‌بندی نمایندگان نخبگانی ملت ایران.

دوم، بروز اختلافات داخل کشور و سوءاستفاده‌ی دشمن از آن‌ها در اواخر دهه‌ی نود و سال ۱۴۰۱ بود که به روند کاهشی مشارکت مردم در انتخابات نیز انجامید. طرح دوم دشمن — که در بندهای بالا گفته شد — روی همین تعارضات و اختلافات بنا شده بود. طرحی که البته آن‌قدر غیردقیق نبود که همان روزهای اول حمله نقش بر آب شد؛ اما نمی‌توان به این نقش‌بر آب شدن دل خوش کرد. واقعیت تلخ این است که بروز اختلافات و گسست‌های اجتماعی چنان جدی شد که دشمن را این چنین گستاخانه برای دست‌درازی به خاک کشور مان به طمع می‌اندازد.

چه باید کرد؟

این یگانگی و یکپارچگی که در اثر ایستادگی مردم ایران در جنگ دوازده‌روزه رخ داد، نوید این را می‌دهد که می‌شود به مسائل مختلف کشور با نگاهی «ملی» و نه «جناحی، حزبی یا سلیقه‌ای» نگاه کرد؛ نگاهی که پیش از جنگ دوازده‌روزه این چنین پررنگ نبود. حال همه‌ی ما باید با وجود گستردگی نظرات و سلاقی — با تکیه بر میثاق مشترک‌مان یعنی سربلندی ایران، گفت‌وگوهای ملی را طوری ادامه دهیم که اولاً بحران تازه و شکاف جدیدی میان ملت‌مان ایجاد نکنیم، و ثانیاً با تکیه بر نگاه علمی و با استدلال‌های مبین و دقیق، پلی بسازیم که با هم از دره‌های اختلافات به سر منزل وحدت برسیم.

جنگ دوازده‌روزه، تاریخ گفت‌وگوی ملی را به قبل و بعد خود تقسیم کرد؛ جنگی که دو گانه‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی پشتیبان آن‌ها را نه بر اساس تفاوت‌های سلیقه‌ای، بلکه حول حقیقت هم‌سرنوشتی گرد هم جمع کرد. حقیقتی که از سال‌ها پیش از جنگ، پشت انباشتی از نزاع‌های تکراری و حل‌نشده خاک می‌خورد تا این که دست‌درازی دشمن غبار را از آینه‌ی امر ملی زدود و فرصتی دست داد که ملت ایران برای لحظه‌ای دو گانه‌های فرعی را کنار بگذارد و خود را در این آینه یکپارچه و یگانه ببیند. چنین گره‌گاهی تنها یک حادثه‌ی مهم تاریخی نیست که با رویدادنگاری آن در تقویم، بتوان به‌سادگی از آن گذشت؛ بلکه باید تاریخ زمینه‌سازی آن را کاوید تا در فاهمه‌ی ملی هضم شود و با تاریخ‌نگاری به حافظه‌ی تاریخی ملت پیوندد و یادمان بماند که این یکپارچگی چگونه روی داد و چگونه حفظ خواهد شد.

بحران گفت‌وگوی ملی، دست‌مایه‌ی طراحی‌های دشمن

طراحی اسرائیل برای جنگ دوازده‌روزه شامل دو طرح اصلی بود: اولی، حذف بدنه‌ی تصمیم‌گیر و هسته‌ی سخت نظام؛ و دومی، فعال کردن گسل‌های اجتماعی و به خیابان کشاندن و به جان هم انداختن مردم، و به این وسیله انحلال حاکمیت ایران و تسخیر ویرانی آن. اگر از طرح اول که لازمه‌ی هر کودتای ضربتی است بگذریم، طرح دوم مشخصاً بر آسیب‌پذیری مخصص دولت-ملت ایران سوار بود. البته این اولین بار نیست که طمع‌ورزی دشمنان بر اساس یا متأثر از گسست‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. حمله‌ی روسیه‌ی تزاری به شمال کشور، هم‌زمان با افزایش خشونت در تنازعات سال‌های انقلاب مشروطه؛ قائله‌ی کردستان سال ۵۸؛ و افزایش فشار خارجی به حاکمیت ایران در جریانات فتنه‌ی ۸۸ تنها سه مثال از سه برهه‌ی تاریخی‌اند تا بدانیم ضعف و بحران گفت‌وگوی ملی همواره یکی از بن‌مایه‌های اصلی بداندیشی‌های دشمنان ایران بوده است.

بحران گفت‌وگوی ملی چیست؟

وقتی می‌گوییم «بحران گفت‌وگوی ملی»، یعنی فضای تضارب آراء پر کشمکش نیروهای سیاسی-اجتماعی ایرانیان بر سر مسائل کلان و بنیادین، یا حتی مسائل خرد و مقطعی، طوری سامان یافته است که نه تنها نمی‌تواند مسئله‌ای را حل کند، بلکه گفت‌وگو درباره‌ی این مسائل نیز بحران‌های تازه می‌آفریند. گواه این گزاره، گفت‌وگو درباره‌ی طرح توسعه‌ی ایران پس از انقلاب است که سابقه‌ای نزدیک به چهل سال دارد و هنوز که هنوز است ملت ایران درباره‌ی آن به بینشی استوار و شفاف نرسیده‌اند. در کنار این موضوع، گفت‌وگو درباره‌ی امنیت ملی، حکمرانی فضای مجازی، شیوه‌های بانکداری، سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و مردم‌سالاری حاکمیتی، و چندین و چند



یادداشت

جنگ پدر بزرگ‌ها

قسمت اول: راهبرد، تاکتیک



سید علی رضا موسوی

در دنیای پس از طوفان الاقصی که دنیایی پرفرازونشیب است و رخدادها با سرعت زیاد می‌گذرند، گاه آن‌قدر در اتفاقات اطراف مان غرق می‌شویم که نمی‌توانیم آن‌ها را بخشی از پازلی بزرگ‌تر تحلیل کنیم و در نتیجه جایگاه، ارزش و نقش آن‌ها را برای یک جبهه‌ی میدان درک کنیم. به همین جهت در سری متن‌های «جنگ پدر بزرگ‌ها» قصد داریم فضای پس از طوفان الاقصی را کمی متفاوت‌تر از آنچه معروف و مرسوم است ببینیم و از این پس با عینکی که رنگ جدیدی به درک و تحلیل مان می‌دهد نگاه کنیم.

در قسمت اول این سری، در خلال روایتی از تاریخ، درباره‌ی دو عبارت «راهبرد» و «تاکتیک» می‌خوانیم؛ عباراتی که شناخت و تشخیص دادن آن‌ها از یکدیگر در تحلیل وقایع به‌شدت حائز اهمیت است.

سال ۱۹۴۵ است و جنگ جهانی دوم میلیون‌ها کشته و میلیارد دلار خسارت به بار آورده است. در حالی که کشورها به دنبال راهی برای هضم خسارات به‌بار آمده و پیدا کردن راهی برای جبران آن‌ها بودند، آمریکا که به دلیل دوری سرزمینش از عرصه‌ی جنگ خسارات و تلفات زیادی را متحمل نشده بود، به دنبال آقایی جهان‌رفت.

پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز، طرح کلان و برنامه‌ی بلندمدت ایالات متحده «هژمونی جهانی» بود؛ ساخت جهانی که در آن آمریکا قدرت مطلق دنیا است و بر تمام مؤلفه‌های قدرت احاطه‌ی کامل دارد. این راهبرد کلی، هدف اساسی آمریکا و مبنای تدوین سیاست‌ها و تعریف کنش‌های آن‌ها بود. به عبارتی این راهبرد چشم‌اندازی بود که سیاست‌یون آمریکایی در بلندمدت قصد رسیدن به آن را داشتند.

این راهبرد کلی ایالات متحده، نسبت به زمان و موقعیت‌های مختلف، به اشکال متفاوتی نمود پیدا می‌کند. برای مثال پس از جنگ جهانی دوم و زمانی که دنیا به دو بلوک شرق و غرب تقسیم شده بود، این راهبرد آمریکا خود را به شکل مبارزه با کمونیسم نشان داد. ایالات متحده که نمی‌خواست رقیب سرسختی مثل شوروی را در کنار خود ببیند، به بهانه‌ی مبارزه با کمونیسم، در دوره‌ای که به «جنگ سرد» معروف است، تمام قوای خود را به کار گرفت تا با آن مقابله کند. آمریکا برای پیشبرد این راهبرد، از تاکتیک‌های مختلفی استفاده کرد؛ ابزارهایی که کارکرد کوتاه مدت دارند و به تحقق راهبرد کمک می‌کنند. تاکتیک‌های آمریکا در این برهه‌ی تاریخی به سه دسته‌ی سیاسی، نظامی و فرهنگی تقسیم می‌شود.

در حوزه‌ی سیاسی، پس از جنگ جهانی دوم موضع ایالات متحده آن‌چنان قوی بود که نظامات سیاسی و اقتصادی دنیا را طبق خواسته و مطلوبیت‌های خود تنظیم کرد. مقر دائمی سازمان ملل متحد در نیویورک پایه‌گذاری شد و با این کار تسلط و کنترل آمریکا بر فعالیت‌های مهم‌ترین سازمان بین‌المللی تثبیت شد.

آن‌ها همچنین توانستند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را مطابق با سیستم‌های مالی مورد تأیید خود شکل دهند. از طرف دیگر، کشورهای اروپایی که سرمایه‌ی لازم را برای بازسازی

شهرها و جبران خسارات نداشتند، مجبور بودند با دریافت وام از آمریکا تا مدت‌ها انواع هزینه‌ها را بپردازند. در نتیجه، آن‌ها به نوعی وابسته‌ی ایالات متحده شده و او را به عنوان آقای جهان پذیرفتند.

در تاکتیک‌های نظامی، آمریکا به جهت مبارزه با کمونیسم، جنگ‌های مختلفی را شروع کرد. برای مثال، آن‌ها در مجارستان وارد یک درگیری جدی با شوروی شدند تا نفوذ کمونیسم — یا بهتر بگوییم عمق استراتژیک شوروی — را در اروپا کم کنند که در نهایت با شکست سختی مواجه شدند.

همچنین آن‌ها با حمایت از مخالفان سوسیالیسم در چین، حکومت تایوان را تأسیس کردند. کره که تا پیش از سال ۱۹۵۰ کشوری یک‌پارچه بود، به دلیل نفوذ کمونیسم و تقابل آمریکا با آن، به دو تکه تقسیم شد. بخش شمالی به واسطه‌ی نزدیکی به شوروی در دست کمونیست‌ها قرار گرفت و آمریکا با سرمایه‌گذاری در بخش جنوبی، رقیبی قدرتمند برای کره‌ی شمالی ساخت.

در حوزه‌ی فرهنگ، آمریکا که به دنبال جلوگیری از دل‌بستگی روشنفکران اروپایی به مارکسیسم و کمونیسم بود، با محوریت «کنگره‌ی آزادی فرهنگی» که توسط سازمان CIA اداره می‌شد، در جای‌جای دنیا نمایندگی داشت.

آن‌ها با ایجاد این جبهه‌ی فرهنگی پیچیده و از طریق انتشار مجلات معتبر، نمایشگاه‌های هنری، اهدای جوایز به هنرمندان و اجراهای عمومی به منابع هنری و فرهنگی زیادی دست پیدا کردند و موج عظیم ضد کمونیستی را در دنیا راه انداختند. در دوره‌ی پس از جنگ سرد، کمتر نویسنده، شاعر، بازیگر، منتقد و تاریخ‌نگاری در اروپا را می‌توان پیدا کرد که با این شبکه‌ی مخفی مرتبط نباشد.

همان‌طور که در خلال این روایت کوتاه تاریخی خواندیم، راهبرد طرحی کلان و برنامه‌ای بلندمدت است؛ هدف نهایی و مبنای تدوین سیاست‌ها و تعریف کنش‌هاست. اساساً جهت و مقصد تمام تصمیمات ریز و درشت مملکت به سمت راهبرد کلان آن است. از طرف دیگر، تاکتیک‌ها صرفاً ابزارند؛ کوتاه‌مدت‌اند و بسته به شرایط استفاده می‌شوند. تاکتیک‌ها همان تصمیمات ریز و درشت مملکت‌اند که قطار یک کشور را به سمت راهبرد نهایی آن حرکت می‌دهند.

لزوم شناخت و تشخیص راهبرد و تاکتیک این‌جا عیان می‌شود: میزان توجه و ضربه‌ی یک سیاست یا کنش در ذهن ما باید متناسب با راهبردی بودن یا تاکتیکی بودن آن باشد. خلط این دو، وسیله را به هدف تبدیل می‌کند و باعث می‌شود تاکتیک را محور و مقصد اصلی قرار دهیم و با توقف روی آن، هدف نهایی دشمن را تشخیص ندهیم.

از سوی دیگر، عدم شناخت درست راهبرد باعث می‌شود نتوانیم درک درستی از چرایی استفاده از یک تاکتیک در زمان و مکانی مشخص داشته باشیم.

برای مثال، با شناخت صحیح این دو مفهوم و با توجه به روایتی که خواندیم، می‌فهمیم که سرمایه‌گذاری انبوه و حمایت آمریکا از کره‌ی جنوبی عملاً گروکشی است که در ازای وجود پایگاه‌های نظامی و تقابل با کره‌ی شمالی که رویکردی کمونیستی دارد، صورت می‌گیرد.

یا وجود نهادهای بین‌المللی در آمریکا به جهت کنترل و راهبری این نهادها و مرجعیت‌سازی و القای «آقای جهان بودن» به دنیا است. حال که مفهوم و اهمیت راهبرد و تاکتیک را درک کردیم، سؤال اصلی این است:

راهبرد و تاکتیک آمریکا به‌عنوان نماد جبهه‌ی باطل، و ایران به عنوان پرچم‌دار جبهه‌ی حق، در این جنگ تمدنی پس از طوفان الاقصی چیست؟

در دو قسمت بعد، به تفصیل درباره‌ی آن خواهیم خواند...

معرفی کتاب

«رو به پایان»

بیانات حضرت آیه الله خامنه‌ای درباره‌ی صهیونیسم

امام خمینی (ره) همواره از فلسطین دفاع و حمایت می‌کردند. از دهه‌ها پیش از پیروزی انقلاب، ایشان به خون‌خواهی ملت مظلوم فلسطین برخاستند و علیه ظلم رژیم صهیونیستی قیام کردند. پس از وفات امام نیز رهبر معظم انقلاب راه امام را با قدرت پیش گرفتند و در تمام این سال‌ها، مخالفت خود با این دولت جعلی را در عرصه‌های مختلف ایدئولوژیک و عملی، به اشکال مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی اعلام نمودند.

بیانات ایشان در طول این چند دهه شامل مطالب ارزشمند و کم‌بایی در رابطه با اسرائیل است؛ و این صرفاً به جنایات این رژیم در طول یک قرن اخیر بر نمی‌گردد، بلکه به ریشه‌های تاریخی، انگیزه‌های سیاسی و علل اقتصادی این هجوم بی‌سابقه می‌پردازد.

کتاب «رو به پایان» با اشاره به فرمایش ایشان در سخنرانی مشهوری که اسرائیل را «در حال نابودی» دانستند، سخنان رهبر انقلاب را در این باره تدوین کرده است.

این کتاب در پنج بخش اصلی تقسیم شده که هر بخش شامل چند فصل می‌شود؛ هر کدام از این فصول به شکل ویژه بر ابعاد مختلف مسئله‌ی اسرائیل تمرکز می‌کند. بخش اول، «صهیونیسم؛ شجره خبیثه»، نقش و سلطه صهیونیسم در جهان امروز را تعریف می‌کند.

بخش دوم، «غده سرطانی»، به انگیزه‌های دولت آمریکا برای تشکیل این دولت جعلی و تاریخچه‌ی جنایت‌های آن می‌پردازد.

بخش سوم، «توطئه فراموشی»، درباره‌ی مسئولیت دولت‌های اسلامی در مقابله با اسرائیل است.

بخش چهارم، «جراحی غده سرطانی»، شروع بیداری اسلامی، وحدت کشورهای منطقه و تلاش برای نابودی این دولت را روایت می‌کند.

و در نهایت بخش پنجم، «تقابل ایدئولوژیک»، به افشای حامیان اسرائیل، الهام‌بخشی انقلاب اسلامی در دنیا و اهمیت روز جهانی قدس می‌پردازد.



از تساهل تا استحاله

تساهل در مسئله حجاب؛ مقدمه استحاله هویت ایرانی - اسلامی

علی طهرانی



«امروز دعوا بر سر «چند تار مو» نیست؛ دعوا بر سر این است که آیا جمهوری اسلامی حق دارد بر اساس مبانی خود، جامعه را اداره کند یا باید به تدریج در نظم لیبرال هضم شود. سکوت و تساهل ما در برابر این روند، برای دشمن پیام روشنی دارد: اینکه حکومت و جامعه اسلامی آماده عقب‌نشینی است.»

نهایی‌اش تضعیف حکومت اسلامی است، نه صرفاً تغییر شکل پوشش.

اگر این روند ادامه یابد، بی‌حجابی از سطح یک ناهنجاری فردی فراتر می‌رود و به سکوی ایجاد آشفتگی دائمی در داخل تبدیل می‌شود؛ آشفتگی‌ای که دشمن آن را مقدمه هر نوع تقابل سخت‌تر با ایران اسلامی می‌خواهد. هدف این است که با فرسودن انسجام اجتماعی، تضعیف اعتماد مردم به نظام و تبدیل خیابان به صحنه نزاع مستمر، هزینه هر ایستادگی انقلاب در برابر جبهه استکبار به حداکثر برسد. در مرتبه‌ای عمیق‌تر، ما در میانه یک نبرد تمدنی با غرب قرار داریم؛ تمدنی که امروز نشانه‌های زوال آن در فروپاشی اخلاقی و بحران‌های عمیق خانوادگی و هویتی آشکار شده و چهره منحوس و واقعی‌اش بیش از پیش برای ملت‌ها بر ملا گردیده است. همین تمدن رو به افول می‌کوشد با ضربه زدن به اسلام و به ویژه به تمدن ایرانی - اسلامی، ما را نیز هم‌زمان با سقوط خود به قعر همان چاهی بکشانند که خود در آن فرو رفته است؛ از همین روست که حجاب، خانواده، ایمان و هویت ملی - دینی ما را هدف گرفته اند تا ریشه‌های قدرت نرم این تمدن زنده را بخشکانند. امروز دعوا بر سر «چند تار مو» نیست؛ دعوا بر سر این است که آیا جمهوری اسلامی حق دارد بر اساس مبانی خود، جامعه را اداره کند یا باید به تدریج در نظم لیبرال هضم شود. سکوت و تساهل ما در برابر این روند، برای دشمن پیام روشنی دارد: این که حکومت و جامعه اسلامی آماده عقب‌نشینی است.

در چنین میدان جنگی، راهکار اصلی صرفاً چند بخشنامه و برخورد مقطعی نیست. نخستین راه، شکستن سکوت و بازگشت حساسیت عمومی است؛ نخبگان، طلاب، اساتید و به‌ویژه دانشجویان باید حجاب را در سطح «مسئله گفت‌وگوها» صورت‌بندی کنند. دانشگاه‌ها اگر به سنگر تبیین تبدیل نشوند، ناخواسته به سکوی بازتولید ادبیات لیبرالی درباره بدن و آزادی فردی بدل می‌گردند. حلقه‌های گفت‌وگو، کرسی‌های آزاداندیشی و نشریات دانشجویی می‌توانند نشان دهند که حجاب، نقطه مقابل رشد و حضور اجتماعی زن نیست، بلکه شرط حفظ کرامت و مصونیت او در یک جامعه اسلامی است.

در کنار این جبهه تبیینی، مردم مؤمن باید نقش خود را بازیابند. امر به معروف حکیمانه، گفت‌وگوی صمیمی با زنان کم‌حجاب یا بدحجاب، مرزبندی روشن میان دختران ناآگاه و جریان‌های سازمان‌داده‌شده، و مطالبه‌گری جدی از مسئولان برای اجرای منصفانه و بی‌تناقض قانون، اجزای یک راهبرد واحد است. مسئله حجاب امروز محک جدیت ما در دفاع از هویت اسلامی و حکومت اسلامی است؛ یا به جبهه تبیین و مقاومت فرهنگی می‌پیونديم، یا به تماشاچیان آرام استحاله جمهوری اسلامی تبدیل خواهیم شد.

این روزها خیابان‌های ما صرفاً صحنه تغییر پوشش نیست؛ صحنه تغییر «حساسیت» جامعه است. آنچه نگران‌کننده‌تر از بی‌حجابی است، عادت کردن به آن و سکوتی است که آرام‌آرام بر فضای عمومی حاکم شده است. جامعه‌ای که نسبت به خطوط قرمز خود دچار تساهل و تسامح شود، دیر یا زود باید منتظر استحاله هویتی باشد؛ استحاله‌ای که از سبک پوشش شروع می‌شود، اما در نهایت ایمان، غیرت و هویت ایرانی - اسلامی را نشانه می‌گیرد و صورت بندی سیاسی پیدا می‌کند.

حجاب در منطق جمهوری اسلامی، یک «سلیقه فردی» نیست که بتوان درباره آن معامله کرد. حجاب هم‌زمان حکم قطعی شریعت، قانون رسمی کشور و پرچم استقلال فرهنگی ماست. از نخستین روزهای پیروزی انقلاب، پوشش اسلامی زنان در عرصه عمومی، علامت عبور جامعه از نظم طاغوتی و پیوند با نظام توحیدی بود. یعنی حجاب، نشانه‌ای عینی از حاکمیت شریعت در سطح اجتماع و معیار تمایز جمهوری اسلامی از تمدن غربی است. عدول از آن، عدول از یک بند فرعی قانون نیست؛ بلکه عملاً عقب‌نشینی از یک «اصل هویتی» نظام اسلامی است.

در اندیشه انقلاب اسلامی، این اصل هویتی در متن روان و اخلاق و اجتماع نیز ریشه دارد. حجاب «مایه تشخص و آزادی زن» و سپر کرامت اوست؛ زن محجبه خود را از تبدیل شدن به کالای نگاه‌ها حفظ می‌کند و شأن انسانی‌اش را در سطحی بالاتر از جاذبه‌های زودگذر تثبیت می‌سازد. حجاب، هم ثبات روانی زن را تقویت می‌کند و هم به استحکام خانواده کمک می‌نماید؛ زیرا رابطه زن و مرد را در چارچوب محبت زناشویی و خانواده نگه می‌دارد و از لغزشگاه‌هایی که تجربه غربی به‌خوبی تبعات آن را نشان داده، پیش‌گیری می‌کند. در سطح اجتماعی نیز عفاف و حجاب، امنیت اخلاقی شهر را تأمین و فضای عمومی را از تبدیل شدن به میدان تحریک دائمی غرایز جنسی مصون می‌سازد. بی‌اعتنایی به این حدود، به تدریج خانواده را سست و احترام زن را در جامعه فرومی‌کاهد.

دشمن نیز دقیقاً همین نقطه را شناخته است. اگر در ابتدای انقلاب رویارویی با نظام صریح و خشن بود، امروز هوشمندی دشمن در آن است که از در پیچه فرهنگ وارد شود؛ از در پیچه «زن و حجاب». مسئله به گونه‌ای طراحی شده تا حجاب از یک واجب دینی، به یک «پرونده سیاسی» تبدیل شود؛ پرونده‌ای برای دو قطبی‌سازی مردم و حاکمیت، زیر سؤال بردن قانون، و القای این تصور که جمهوری اسلامی با آزادی و کرامت زن در تعارض است و هم‌زمان جایگزینی و تثبیت «ولنگاری اجتماعی» در مقام ارزش و حق زن و جامعه. شبکه‌های اجتماعی، سرمایه‌گذاری روی چهره‌ها و جریان‌های داخلی، و تبدیل کشف حجاب به نماد «اعتراض به حکومت» حلقه‌های یک طرح واحد است؛ طرحی که هدف

رشح‌های از گفتار ماه:

بیانات استاد حاج‌علی اکبری

سر این مقاومت چیست؟ مسجد و قرآن

خدا رحمت کند حاج رمضان، این شهید بزرگ و با عظمت را. همان اوایل طوفان الاقصی، شاید دو ماه - سه ماه بعدش، به من خبر دادند که ایشان با شما کار دارد. خود ایشان هم ماسک زده بود و هم یک کلاهی سرش کرده بود در محوطه‌ی بیت. آمد نشست پیش ما. ایشان در میان صحبت برای من قضایایی را نقل می‌کردند.

ایشان می‌گفتند که این بچه‌ها (رزمندگان حماس و جهاد) در حالی که روزها می‌جنگند و موقع افطار هم با نصف خرما و کمی آب افطار می‌کنند. اگر هم چیز بیشتری باشد، ترجیح می‌دهند که مردم از آن استفاده کنند. بعد من از ایشان پرسیدم که سر مقاومت این‌ها چیست؟ گفتند: «مسجد و قرآن». و من گفتم خدمت شما که ببینید اگر این‌ها اهل بیت را داشتند چه می‌شد؛ که البته داشتند. یحیی سنوار نمونه‌ی آن بود و با فضای عاشورا و کربلا و امام حسین (ع) انس گرفته بود.

